

« کارل ارف »

« کارمینا بورانا »

طی دوازده سال استقرار و سیطره رژیم نازی، که آهنگسازان را به تبعیت و پیروی از ایده نولوژی «واگنر»ی اجبار میکرد، موسیقی آلمان همانند و بموازات هنرهای دیگر این سرزمین رو به زوال و انحطاط گذاشت. آلمان در آن زمان، مرتبه شامخی را که در جنبش هنر مدرن بکف آورده بود، از دست نهاد. معینا در همین دوره و قبل از آغاز جنگ بین الملل دوم، آهنگسازان بنام وارزنده‌ای در آن دیار رخ نمودند و در بسیاری از مسابقات هنری بین المللی پیروزی بدست آوردند. از میان این گروه معدود، « کارل ارف»^۱ سیمائی برجسته تر دارد.

زندگی و آثار

« کارل ارف » در روز دهم ژوئیه ۱۸۹۵ در مونیخ چشم بد دنیا گشود. و همین شهر است که بعدها بیشتر تلاشهای هنری « ارف » در آن انجام پذیرفت. در جنبش نوجوئی و ترقیخواهی دهه دوم قرن بیستم، وی، نقشی برجسته و ممتاز به عهده داشت. کسی که بیش از همه بهنگام تحصیل در « کارل » تأثیر بجای گذاشت، معلم وی، « ژاک دالکروز »^۱ بود. ارف، بین سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۳، با بوجود آوردن اثر بنام « کار مدرسه‌ای تمرین های مقدماتی در موسیقی »^۱، وسیله‌ای تعلیم دهنده بدست داد تا آنان را که بعدها میخواستند او را دریابند و یا در راه او گام بردارند، با تئوری ها و اندیشه های او آشنائی حاصل آید. این اثر بخصوص برای تازه گامان و « آماتور » ها بسیار مفید و آموزنده است و در پارتیتور آن انواع « ترکیب و تألیف » نموده شده است.

و بی هیچ تردید این اثر ارف را نیز میتوان یکی از منابع و مبادی آن نوع موسیقی مشهور رایج در آلمان دانست که « Gebrauchsmusik » نامیده اندش. « پاول هیندمیت » نیز که همزمان با ارف میزیست - و جالب است که تاریخ تولدشان یکسان است - در ایجاد این نوع خاص موسیقی سهمی جدی و بسزا داشت، هر چند که راه او بطور اصولی از راه « ارف » متفاوت است.^۲

آنچه که اصول اساسی موسیقی ارف را تشکیل میدهد، ملودی های شفاف و روشن، آرمونی ساده و ریتم های باشکوه. آواز های عامیانه مردم « باویر » است.

« ارف » به « ریتم » بیش از سایر عناصر سازنده يك اثر هنری، توجه دارد. زیرا که او در قرن بیستم و در قرن دهم ها زیست میکند و ریتم در

۱ - Jaques - Dalcroze (۱۸۶۵ - ۱۹۵۰)

۲ - Schulwerk-Elementare Musikübung

۳ - به شماره ۸۴-۸۵ صفحه ۱۱ رجوع شود.

زندگی او و سایر انسان‌های این قرن نقشی بسزا ایفا مینماید. و همین جا است که یکی از وجوه افتراق موسیقی دانان قرن ما و آهنگسازان قرن نوزدهم - که میان عوامل متشکله يك اثر به آرمونی آن رغبتی فراوان تر داشتند - رخ مینماید.

ریتم‌های «ارف» از نغمه‌های بومی و رقص‌های روستائی نیرو می‌گیرد و ملودی‌های او از درون این ریتم‌ها زائیده میشود.

ارف همواره در آثار خود از آرمونیهای پیچیده و انبوه اجتناب می‌ورزد و بیش از همه به‌جانب «کنترپوان» گرایش و رغبت نشان میدهد.

«تم» های او غالباً و بتوالی تکرار میشوند بی آنکه بر روی آنها، واریاسیون‌هایی بنا شده باشد و ایجاد «تضاد» های ضروری تنها از طریق «انتقال» از کلیدی به کلید دیگر انجام می‌پذیرد. صرف‌نظر از برخی موارد استثنائی که ارف از تضاد و رویارویی آکورهای «پولی توتال» بهره‌گیری کرده، بطور اصولی آثار او تمامی بر روی «تونالیت» های واحد استواری پایه‌گذاری شده است.

از بحث در «تم» ها و «کنترپوان» های استادانه آثار ارف که در گذریم آنچه باقی میماند و جوهر اصلی این آثار بحساب تواند آمد، سادگی و صراحت فراوان آنها است.

از مشخصات دیگر آثار «ارف» قرابت و وابستگی آنها به «تآتر» و «صحنه» است. وی همواره در قصد و اندیشه آن بوده که درام غنائی را از تعقیدات عقلانی که در سال‌های اخیر گرفتار آنست رها سازد و يك تآتر خالص، طبیعی و اصیل بوجود آورد. اگر باید هیجان و نقاط عاطفی يك تآتر واقعی را در جنبش‌های ریتمیک آن جستجو نمود، بیشك آثار ارف را میتوان بهترین نوع تآتر بحساب آورد. لحظات شادی‌زا و پاساژهای غنائی در آثار وی بتناوب جلوه میکنند.

در تمامی «پرد» ها، موسیقی ارف فی‌حد ذاته و بخوبی بیان‌کننده و آشکار ساز صحنه‌ها است بی آنکه برای چنین منظوری، بسط و گسترش بیش از اندازه‌ای باین موسیقی تحمیل شده باشد.

شاهکار ارف در بهترین آفریده‌هایش در آن است که از طرح‌های وسیع و ساده بهره‌گیری نموده بی‌آنکه در این میان درتار و بود پیچیدگی‌های روانی گرفتار آمده باشد. و بهین سبب اشتیاق و گرایش وی بجانب «متن» های ادبی قدیم (و بخصوص قرون وسطی) قابل توجیه است. خود وی در این باب میگوید:

« ... همواره از من میپرسند که چرا مصالح آثار خود را از میان متون کهنه و قدیمی برمیگزینم، جواب آنست که من در آنها بچشم مصالح کهنه و منسوخ نمی‌نگرم. زیرا که زیبائی این متون جاودانی است ... زمان و هرچه که در آنست گذرنده و معدوم شدنی است ولی نیروهای معنوی و ارزش‌های روحانی است که همواره زنده و معتبر بر جای میمانند... »
« من در آنچه که برای صحنه نوشته‌ام هدفم آشکار ساختن اینگونه ارزش‌ها بوده است ... »



مهمترین دواتر صحنه‌ای ارف که «ماه»^۱ (۱۹۳۷-۳۸) تجدید نظر شده در ۱۹۴۱) و «زن عاقل»^۲ (۱۹۴۲) نام دارد، بر روی افسانه‌های دل‌انگیز «گریم»^۳ استوار گرفته است. این دواتر سرشار از ریتم‌های پرهیجان (از نوع ریتم‌های همیشگی ارف) و ملودیهای زیبا و دل‌انگیز است.

در میان سایر آثار ارف، «کارمینا بورانا»^۴ - که ما در همین مقال تحلیلی درباره‌اش خواهیم آورد - درخشندگی بیشتری را واجد است. پس از آن میتوان از آثار ذیل بعنوان کارهای برجسته ارف نام برد:

☆ «آوازهای کاتولوس»^۵ (۱۹۴۲) - که يك کانتات صحنه‌ای

است -

۱ - Der Mond - ۲ Die Kluge - ۳ Grimm

۴ - Carmina Burana (آوازهای «بورانا»)

۵ - Catulli Carmina - ۵

✱ « زنی از برناو »^۱ (۱۹۴۴-۴۵).

✱ اپرانی بشکل يك «بالاد» دراماتيك که لیبرتوی آن را - همانند «ماه» و «زن عاقل» ارف، خود نوشته است.

✱ «آنتیگون»^۲، که متن آنرا «هولدرلین»^۳ از تراژدی مشهور «سوفوکل»^۴ اقتباس نموده است (۱۹۴۷-۴۸). و بالاخره:

✱ «پیروزی آفرودیت»^۵ (۱۹۵۱) که برای چند خواننده، دو گروه کوچک و بزرگ آوازجمعی وار کستر تنظیم شده است.

گروهی از ناقدان موسیقی معاصر که شیفتگی فراوان نسبت به - «مدرنیسم» از خود نشان میدهند، کارل ارف را - بسبب بکار گرفتن متون کهنه و طراحی‌های ساده و ابتدائی - به داشتن تمایلات «ارتجاعی» متهم میکنند ولی آنچه در این مقام باید گفته آید آنست که جاذبه عمیق آثار ارف - که از همان صداقت و سادگی آنها ناشی میشود - و تازگی و بداعت نحوه بیان و نیز نمود قابل دریافت بودن این آثار توجه و رغبت هنردوستان جهان را بجانب این آفریننده معاصر گرایش داده است. بیشک همین صفات میزبه و وجوه مشخصه آثار ارف نام وی را در تاریخ موسیقی زمان ما جاودان خواهد ساخت.

اینک و اجمالا، «کارمینا بورانا» اثر مشهور «کارل ارف» را همراه با متن دل‌انگیز آن مورد بررسی قرار میدهیم:

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی «کارمینا بورانا»

کارل ارف این اثر خود را يك کانتات نمایشی نامیده است. بدین ترتیب با آنکه بشکل «کنسر» و برای چند خواننده، گروههای آوازجمعی وار کستر نوشته آمده است، قابلیت آنرا دارد که بصورت يك اثر پرهیجان نمایشی همراه با «رقص و پانتومیم» بروی صحنه آید. کما اینکه چندبار

Antigone - ۲ Die Bernauerin - ۱

Sophocle - ۴ Hölderlin - ۳

Trionfo di Afrodite - ۵

چنین اجراهایی داشته است. آواز جمعی این اثر را معمولاً سه گروه متمایز
بمعهده دارند: یک گروه بزرگ، یک گروه کوچک و گروه آواز جمعی
پسران نوسال.

متن «کارمینا بورانا» متعلق به قرن سیزدهم میلادی است و بسال
۱۸۰۳ در صومعه‌ای در «باویر» قدیم (در ناحیه: «Benediktbeuren»
بدست آمده است.

متن مزبور حاوی ترانه‌های عامیانه فراوانی است که به سه زبان
لاتین، آلمان سفلی و فرانسه نگارش شده است و بزبان آورندگانش مردمان
عامی از قبیل؛ خنیاگران سیار، شاعران آواره، جاهلان مطرود و راهبه
های عزلت‌نشین بوده‌اند.

ترانه‌های مزبور از طبیعت اصیل، عشق بی‌پیرایه مایه گرفته و از تمامی
آنها، علاقه به میکساری و تمایل به زندگی کاملاً آزاد می‌تراود. و نیز این
ترانه‌ها گویای خشم و عصیان انسان‌هایی است که همواره گرفتار سرنوشت
کور و بیرحم خویش‌اند بی آنکه سزاوار آن باشند!

کارل ارف پس از ملاحظه متن «کارمینا بورانا»، ۲۴ قطعه از میان
زیباترین قطعات آن برگزید و در این گزینش، بیشتر به قطعاتی توجه داشت
که در آن لطیفه و طنز باحالات عصیانی در آمیخته و آرزوها و غم‌ها در کنار
یکدیگر جای گرفته است.

ملودیهای ارف در «کارمینا بورانا» از صداقت و سادگی نغمه‌های
فولکلوریک بهره‌ها دارد. و این ملودیها بر اساس ریتم‌های درخشان و
پرشکوه اثر استواری گرفته است. ارف با مهارت تمام بحور و اوزان اشعار
لاتینی را با موسیقی خویش انطباق داده است. هیچ‌گونه گسترش بر روی تم
واحد در این اثر وجود ندارد و برخی از قطعات آن بصورتی کاملاً آشکار و
غالباً همراه با یک «گرسندو» تکرار شده است.

«کارمینا بورانا» به سه بخش اساسی تقسیم شده است: در بهار -
در میخانه - و در بارگاه عشق!

ولی قبل از آغاز بخش اول، سرآغاز قطعه محتوی استمدادی است

از «بخت»، این ملکه رؤیائی دنیای ما! :

۱ - > . . . ای بخت! تو همانند «ماه» همواره دگرگون می-

> شوی گاه سر بر میکشی و گاه چهره می پوشانی . زندگی

> مشقت بار در بعضی لحظات تحمل ناپذیر است و در لحظاتی

> دیگر همگان در برابرش سر تسلیم و رضا دارند . . .

> ای سرنوشت بیهوده و شکفت! باز هم دگرگون شو! تو

> اگر بخواهی، میتوانی تمامی نابسازگار بهارا از میان برداری،

> همانگونه که خوشبختی موهوم را!

> پنهانی و سایه وار بمن نیز حمله آور!

> پشت برهنه من آماده (خنجر) تو است،

> یورش کن! . . .

> . . . و تو ای سرنوشت که سلامتی و توانائی را استوار

> میسازی ، هم اینک علیه من کمین بسته ای! ناتوانی من از

> بردگی من ناشی است! . . . در این هنگام، بی لحظه ای درنگ،

> بگذار سازها بنوا در آیند و «مرثیه» مرا ساز کنند مرثیه

> انسانی دلیر که اینگونه پایمال سرنوشت شده است! . . .

گروه آواز جمعی بند نخست این پیش آغاز را با يك نوت کشیده که

از آن گلایه و اعتراض ساطع است آغاز میکند . ریتم «استیناتو» ای این

قطعه که با ابرام و متوالیاً تکرار میشود، تا به جمله مؤثر آخر متن برسد،

لحظه بلحظه شدت میگیرد .

۲ - > . . . من سوگوار بخت خویشم، زیرا که او را قصد آنست

> تا متجاوزانه باجی از من بستاند!

> . . . تنها یکبار بر سریر بخت نشستم . و آن سریر با

> هزاران شکوفه خوشبختی آذین شده بود

> . . . ولی اکنون از فراز به زیر افتاده ام و بزرگی و شکوه

> من به یغما رفته است! و کس دیگر هست که بر آن

« سریر دست یافته است . . . »

قطعه دوم سر آغاز، از لحاظ «حالت» ادامه نخستین قطعه است، ولی «وزن» لاتینی آن دو از هم متفاوت میباشد. و همین تفاوت سبب آن گردیده که تغییری در «ریتم» پیش آغاز حادث شود.

این آواز جمعی با وجود عباراتی که بطور اصولی «سیمتریک»^۱ و «موزون» است، محتوی برخی ضربه‌های «آسیمتریک»^۱ نیز میباشد.

I - در بهار :

- ۳ - « ... بهار، چهره درخشان خود را به روی جهان میگشاید...
« زمستان شکست خورده و در گریخته است ...
« زمان گل‌ها، با آن جامه های رنگین و زمان ترانه های
« شیرین مرغکان در رسیده است ... آه! ...
« ... ترانه‌های پرندگان بهاری رقص هزاران دختر از راه
« رسیده را همراهی میکنند ... آه! ... »
- سومین قطعه، اختصاص به گروه آواز جمعی کوچک دارد. به همراه نوای سازهای بادی چوبی که در برابر دو پیانو جبهه میگیرند.
- ارف در این قطعه کوشیده است تا به حالات ملودیهایی تکصدائی قرون وسطی دست یابد. احساسی که از این قطعه و ریتم‌های نرم آن میتراود، آواز های «گریگورین» را بخاطر میآورد.
- ۴ - « ... خورشید، زیبا و اصیل، همه چیز را از نو می آفریند...
« و با چهره گشائی « آوزیل » دنیای نوینی آغاز میشود ...
« قلب انسان‌ها آماده پذیرش عشق است
« وفاداران مرا دوست بدار! قلب و اندیشه سرشار از وفای
« مرا بنگر! . . . با توام حتی در آن هنگام که از تو دورم!..
اجرای این آواز جذاب و دلنشین را «باریتون» بمهده دارد. هر «بند» از قطعه در آغاز بوسیله «زننگ» و «بیکولو» معرفی میشود.

Asymmetric - ۲ Symmetric - ۱

« ... بهار و خورشید را خوش آمد بگوئیم و بگذاریم که

« زمان درازتری با ما بمانند! ...

« اینک ای غم بگریز! تابستان فرامیرسد و زمستان سیاه بازم

« عقب می نشیند ... آه! ... زمستان در گذشته. و بهار از پستان

« تابستان تغذیه میکند ... تنها آنکس غمگین است که در

« زندگی نه مایه نشاطی و نه از تابستانش بهره ای است! ...

يك آواز جمعی که حاوی ملودی بسیار دلنشینی است و نوای درخشان

و شفاف از کستر آنرا همراهی میکند. نت کلمه نخستین هر «بند» از قطعه،

بسیار کشیده و طویل است. و همانگونه که از دستخط های قرون وسطی نیز

دیده میشود، این کلمات طویل نخستین بشکل زیبایی آرایش و زینت یافته

است .

۶ - قطعه ششم، حاوی يك رقص بومی است که ارف بوسیله سازهایی

شبه «ماندولین» و «آکوردئون» حالت های فولکلوریک آنرا بخوبی باز

آفریده است . ریتم قطعه از برخی خصوصیات آثار «استراوینسکی»

برخورداری دارد: اندازه های شعری بتناوب سه باره ای و چهار باره ای میشود

و هر کدام از باره ها بوسیله يك «پاساژ» که متغیر اندازه آنها است بدیگری

می پیوندند.

۷ - « جنگل باشکوه، با گل ها و برگهایش شکوفه کرده

« است. . . محبوب من کجا است؟ آه! او باشتاب از من دور

« شده است. . . افسوس چه کسی مرا دوست خواهد داشت... آه!

« .. جنگل شکوفه کرده است. و من در انتظار محبوب خود

« هستم. . . درختان تمامی سرسبزند. محبوب من در این زمان

« دراز کجا است. . . آه! او دور شده است. . . دیگر چه کسی

« مرا دوست خواهد داشت. . . آه! .. »

قطعه هفتم بر روی «تضاد»ی میان صدای دو گروه بزرگ و کوچک

پایه گزاری شده و بخصوص از نظر ملودیهائی که برای صدای زنان نوشته

شده، و نیز آرمونی بنا شده بر روی «سوم»ها، مورد توجه فراوان میتواند

بود. بند نخست قطعه به لاتین و بند دوم با همان مفهوم بزبان آلمانی است.
۸ - > .. ای دست فروش! رنگی بمن ده تا گونه خود را بیارایم،
> و مردان جوان را در برابر افسون من یارای پایداری نماند.
> .. بمن بنگرید مردان جوان! بگذارید خوشنودتان
> سازم...

> مردان دلاور! زنان دوست داشتنی را دوست بدارید! ..
> زیرا که عشق بشما اعتبار میدهد و روحتان را برتری
> می بخشد...

> بمن بنگرید مردان جوان، بگذارید خوشنودتان سازم!

قطعه مزبور که بوسیله «سوپرانو» همراه با گروه آواز جمعی اجرا
میشود، بر روی يك نغمه بومی و با کلمات آلمانی نگارش یافته است. در
فواصل میان بندها ارکستر بخوبی صدای يك ساز مخصوص و بزرگ قرون
وسطی را ایجاد میکند.

۹ - يك رقص دسته جمعی - بی آواز - قطعه نهم را تشکیل میدهد.
در ابتدا ارکستر و سپس هر دو گروه آواز جمعی نغمه های شیرین «باویر»ی
- و شاید بهتر است بگوییم «ارف»ی - را ارائه میدهند. فواصل موجود را
نوای گیتار پر میکند.

۱۰ - > .. اگر تمام جهان از دریا تا «راین»^۱ از آن من می بود.
> آماده بودم آنرا از دست بدهم در برابر آنکه دمی ملکه
> انگلستان را در آغوش داشته باشم! <

این اندیشه رؤیائی و بلند پروازانه تلاش «ترومپت»ها را در این میان
ایجاب میکند!

II - در میخانه :

۱۱ - > .. باخشم و طعنه به خویش میگویم: ... من همانند برگی

« هستم که بیازی باد گرفتار آمده است! .. »

این قطعه برای «باریتون» نوشته شده و متن آن از تلخی و نیز دلیری آکنده است.

۱۲ - « .. قوی کباب شده نوا سر میدهد: - زمانی در آن دریاچه

« میزیستم ، وقوی زیبایی بودم. بینوا من ! که اینک بسیاهی
« روی کرده ام .. »

« آشپز مرا در ظرف چرخانید و آتش بجایم شعله کشید ..
« اینک پیشخدمت مرا آماده کرده است! .. »

« .. وای ! که آیا این منم ، که اینسان سرخ و سیاه
« شده ام! .. »

و اجرای این « مرثیه طنز آلود » را «تنور» بعهده دارد . و نوای خشک و هم انگیز و آزار دهنده «ترومبون» ها آنرا همراهی میکند. گروه آواز جمعی نیز در این قطعه اجرای برگردان های « سنکوپ » داری را بعهده دارد.

۱۳ - « ... من راهب «کوکانی»^۱ هستم .. بیروان من از فرقه

« «دسیوس»^۲ اند آنان از صبح تا شام در میخانه به «نرد» می
« پردازند. تا آخرین قطعه لباس خود را نیز از دست بپند!

« آنگاه فریاد بر میاورند: -

« - چه کرده ای با ما ای سرنوشت بلاخیز!

« - ای که تمام نشاط زندگی ما را بیغما برده ای . . .
« ها ها ها! .. »

یک ترانه مستانه و توأم با طنز که از آوازه های کریگورین مایه گرفته است . قطعه برای « باریتون » نگاشته شده و گروه آواز جمعی زنان با برگردان های طعنه آمیز آنرا همراهی میکند.

۱۴ - « .. هنگامیکه ما در میخانه ایم ، توجه بآن نداریم که چه

« کس مرده است . . . بینوایان می نوشند . توانگران می -
 « نوشند . . . سربازان می نوشند ، کشیشان می نوشند و . . .
 « این می نوشد و آن نیز می نوشد! . . . »
 آواز شوخ مستانه‌ای است تنظیم شده برای گروه آواز زنان.

III - در بارگاه عشق :

۱۵ - « ... خدای عشق بهمه سو پرواز میکند . و باهوس رویاروی
 « میشود .. جوانان و دختران همیشه بیکدیگر می پیوندند . . . »
 این قطعه عاشقانه را گروه آواز جمعی پسران اجرا میکند و بموازات
 و همراه با آن « سوپرانو » بانوائی شفاف چنین « مرثیه » ای ساز میکند :
 « .. يك دختر بی مرد تمام نشاط زندگی خود را از دست
 « میدهد! . . . »

۱۶ - « ... روز، شب و تمام جهان برضمن است. آواز دخترکان
 « مرا گریان میسازد. افسوس! این آواز به حسرت می نشاند
 « وهراسی بدلم راه میدهد . . . من بايك بوسه شما درمان
 « میشوم و بزنگی باز میگردد! . . . »
 این قطعه را که سرشار از « گلایه » های عاشقانه است « باریتون »
 میخواند و شعر آن آمیزه‌ای از لاتین و فرانسه قدیمی است.

۱۷ - « ... در آنجا دختری با بلوز سرخ ایستاده بود . هر گاه
 « کسی به بلوز او دست میکشید، خش خش آن بر میخاست!
 « ... در آنجا ایستاده بود دختری همانند گل سرخ کوچک . . .
 « چهره اش درخشان بود .. و دهانش چون شکوفه ها خندان »
 ... که قطعه‌ای کاملاً « فولکلوریک » است.

۱۸ - « - قلب من از حسرت سرشار است .. حسرتی دردناکیز که
 « از زیبایی تو ناشی میشود! . . .
 « ماندالیت! ماندالیت! عشق من دیگر نمی آید! »

«چشمان تو چون اشعه خورشید میدرخشد ... ماندالیت !
« ماندالیت! عشق من دیگر نمی آید!...»

«باریتون» در این قطعه آوازی را ارائه میدهد که شبیه والس های آوازی لاتینی است و آنچه که گروه آواز جمعی بموازات باریتون اجرایی- کند، از آواز های آلمانی به عاریت گرفته شده است.

۱۹ - «... هنگامیکه یک پسر و یک دختر بایکدیگر بسر میبرند،
« پیوستگی شادی آفرینی دارند. عشق آنان را ازدوری بر حذر
« میدارد و نشاطی شگرف بر تمامی اعضای آنها... بازو نشان
« و لب هایشان سایه میگسترده ...»

سه تنور، یک باریتون و دو باس اجرای این قطعه را به عهده دارند.
« کنتراست» های جالبی میان صدای زنان، در این قطعه گنجانده شده است.

۲۰ - «... بیا! بیا! مگذار بمیرم هیر کا... هیر کا! با آن چهره
« زیبا، آن نگاه و آن کیسو... آه که چه سان باشکوه بنظر
« میآئی... سرخ تر از گل سرخ و سپیدتر از زنبق... و
« زیباتر از همه...
« جاودان به تو خواهم بالید!..»

و این قطعه برای دو گروه آواز جمعی و بشکل «آنتی فونال»^۲ نوشته شده و بوسیله ریتم های «استیناتو»^۳ی پرهیجانی بجلو رانده میشود.

۲۱ - «... دو اندیشه متضاد در من است: عشق و هوس و
« پاکدامنی!... ولی من آنچه را که «احساس» میکنم بر میگزینم
« و زیر لوای آن خواهم بود!...»

بیست و یکمین قطعه بنحو بسیار گیرا و جذابی برای «سوپرانو» تنظیم شده است. «سوپرانو» محتوی زیبا و هوس آمیز قطعه را تا بآخر ادامه میدهد.



۲۲ - > ... زمان لذت فرا رسیده است ... دختران و جوانان
> بایکدیگر شاد باشید!..

> ... شادان بیا، محبوب من .. بیا .. زیبای من که مرگم
> نزدیک است.

> ... بیگناهی من، سبب شکست من است!

> ... در زمستان، انسان بردبار میتواند بود ولی نفس بهار
> هوس را در او بر میانگیزاند!

و این قطعه عامیانه دیگری است که برای سوپرانو، باریتون، گروه
آواز جمعی و آواز جمعی پسران تنظیم شده است.
۲۳ - > ... پسرک شیرین ...

> من همه وجودم را بتو میدهم!.. <

قطعه‌ای است بشکل راپسودی که برای سوپرانوی «کلراتور»
نوشته شده است.

۲۴ - > ... سلام بر تو! ای زیباترین زیباییان! ای گوهر گرانبها،
> ای افتخار زنان ... ای چیز باشکوه! سلام بر تو!

> سلام بر تو ای روشنائی گیتی و ای گل زیبای جهان،
> بلانزیفلور!.. هلنا!.. ونوس پرشکوه!.. <

و آخرین قطعه از «کارمینا بورانا» که شاید باشکوهترین قطعات
آنست به پرستش و ستایش «عشق» اختصاص دارد و گروه آواز جمعی بنحوی

افسون کننده و سحرانگیز آنرا ادا میکند.

✱ بخش اختتامیه « کارمینا بورانا » ، تکرار کامل همان سر آغاز است. و باز گروه آواز جمعی گلایه اندوهبار خود را بایک نوت کشیده و ممتد آغاز میکنند. و مرثیه انسان‌هایی را که پایمال سر نوشت شده‌اند، میسرایند و « کارمینا بورانا » در موجی از تیرگی و اندوه به پایان میرسد.

✱

آنچه که « ارف » در این اثر پرجنبش (دینامیک) خود آورده بخوبی میتواند گویا و معرف شخصیت و نظرات هنری وی باشد. شاید این اثر طبع برخی را که در برابر موسیقی ساده و سلیس و همه فهم واکنش مساعدی نشان نمیدهند، کاملا اقناع نکند.

ولی آنچه هست ، کارمینا بورانا ، بخاطر سادگی بیان، متن زیبا ، مبرا بودن از تعقیدات انبوه تکنیکی بدل همگان می نشیند و هیجانان نهفته در آن هر شنونده‌ای را به هیجان می‌آورد.

و همانگونه که قبلا گذشت ، نام « کارل ارف » که هم‌اینک ۶۸ سال زندگی را پشت سر گذارده، در تاریخ موسیقی معاصر جاودان خواهد ماند.

ترجمه و تئاراش : محمود خوشنام

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی